

نامه‌های شیلی

ترجمه‌ی بهروز صفدری

مبارزه برای زندگی به شیوه‌ای از زندگی تبدیل شده است

نامه‌ی دریافت‌شده از شیلی به تاریخ ۱۴ نوامبر ۲۰۱۹

آخرین خبرهای شیلی به دستم رسیده است. دوست دارم این خبرها ترجمه و پخش شوند، توسط کسانی که آگاهی دارند از اهمیت خیزش جاری در شیلی برای جهان و به‌ویژه برای فرانسه، جایی که مدت و رادیکالیته‌ی مقاومت در آن نمونه‌ی مهم دیگری از این‌گونه خیزش‌هاست. (در ضمن به این نکته هم توجه خواهید کرد که جلیقه‌ی زرد در شیلی اونیفورم همکاران رژیم حاکم است. ماکرون لاقط در صادرات این یک قلم جنس موفق بوده است.)

زندگی از هیچ‌یک از خواسته‌هایش منصرف نمی‌شود. نمی‌دانم آیا یک بین‌الملل نوع بشر دارد ساخته می‌شود یا نه، ولی به‌رحال چیزی شبیه آن است.

رائول ونه‌گم، چهارشنبه ۲۰ نوامبر ۲۰۱۹

دوست عزیز،

دولت - سرمایه به اداره‌ی بیش‌ازپیش سرکوبگرانه‌ی خشونت تقلیل یافته و سگ‌های نگهبانش برای قلع و قمع کردنِ ما، به محضی که می‌کوشیم یوغ کالا را درهم‌بشکنیم، تردید نمی‌کنند. نیروهای انتظامی شلیک‌کنان وارد بیمارستان‌ها و مدرسه‌ها می‌شوند، ما را تا درون خانه‌هایمان دچار ترور و وحشت می‌کنند، ناپدیدمان می‌کنند، زندانی‌مان می‌کنند و در خیابان‌ها لت و پارمان می‌کنند. تئاترِ سیاسی با استفاده از ابزارها و سازوکارهای دموکراسی در پی آن است تا این موقعیت را عادی جلوه دهد. همین چند روز پیش شورای امنیت ملی، که شامل بلندپایه‌ترین نمایندگان دیکتاتورِ بورکراتیکِ نظامی‌مآب است، فراخوانده شد تا سرکوب را سازماندهی کند و براین پایه با اعلام یک رشته لوایح قانونی با تظاهرکنندگان به مثابه مجرم برخورد شود.

از همان آغاز هدفِ مبارزه‌ی مَصْرانه‌ی جاری کلِ منطقِ کالایی بوده است. دانش‌جویان که با امتناع از پرداخت هزینه‌ی نخستین جرعه‌ی خیزش را برافروختند امکانِ شیوه‌ی جدیدی از زندگی علیه بربریتِ اقتصادی را اعلام کردند. به همین خاطر است که قیام‌کنونی به‌سرعت در همه‌ی مناطق همدستان خود را پیدا کرد. آنچه وجه مشخصه‌ی شورشیان است این آگاهی است که زندگی زیر سلطه‌ی پول از لحاظ مادی و معنوی خفت‌بار است و دلیلی وجود ندارد که وضع چنین باشد.

اکنون انرژی لیدوویی ما از بندِ جباریتِ کارِ مزدی - برای لحظه‌ای - رها شده و به آفرینندگیِ ناب و جشن در خیابان‌ها تبدیل شده است! این موضوع به زبان‌های متعددی بیان و دیده می‌شود. برای مثال، در برخی شهرها کسانی هستند که کارِ شریفِ تخریبِ بناهای یادبودِ سرکوبگران، چه مربوط به دوران استعمار و چه دوران مدرن، را برعهده گرفته‌اند و کارهای بزرگی در عرصه‌ی عدالتِ شاعرانه انجام می‌دهند، مثل گذاشتنِ سرِ یکی از آن سرکوبگران در

دستان یکی از چهره‌های قهرمان مقاومت بومیان مایوچ، یا غارت کلیساها و استفاده از اثاثیه‌ی آن‌ها برای سنگ‌سازی. برخی از خیابان‌ها به یاد رویدادهایی که در هفته‌های اخیر از سرگذرانندیم به‌طور خودانگیخته دوباره نامگذاری شدند (مثلاً میدان منزلت انسانی، میدان ۱۸ اکتبر، و غیره). در همه‌ی خیابان‌ها در میان گازه‌های اشک‌آور جشن‌ها و رقص‌های خودجوش برپا شد؛ همه‌ی ما با قاشقی چوبی و قابلمه‌ای قرشده موسیقی‌دان هستیم! هر کسی می‌داند چه می‌خواهد بکند و به تکنوکرات‌ها نشان می‌دهد که برای تصمیم‌گیری در باره‌ی سازماندهی زندگی‌مان هیچ مرجع اقتداری لازم نیست. هوشمندی و سخاوتمندی از توده‌ی زندگان فوران می‌کند.

چگونه با تروریسم دولتی مقابله کنیم؟ رسانه‌های خرفت‌سازی همگانی این پیام سیاست‌بازان و کارشناسان را مثل وردخوانی تکرار می‌کنند: به هر صورت ما باید دوباره به صلح و مسالمت دست یابیم. منظورشان از این حرف چیست؟ این صلح و مسالمت چیزی نیست جز همان «همزیستی مسالمت‌آمیز» دروغ‌های حاکم. جز همان عادی‌بودنی که کشتار مایوچ‌ها را در جنوب شیلی، علیه مردمان به‌حاشیه‌رانده‌شده‌ی شهرها (مثل له لگوا، لو هرمیدا، و غیره) در مناطقی به‌شدت آلوده به خاطر نیازهای سودجویی (کینته‌رو، پوچونکاو، و غیره) در خود متمرکز کرده بود، یا آن کشتار را «با درجه‌ی ضعیفی از شدت» حفظ کرده بود زیرا زندگی‌یی که می‌کردیم ما را ذره‌ذره با سگته‌های قلبی، غده‌های سرطانی یا افسردگی می‌گشت. امروزه اما پوسته‌ی روابط اجتماعی سرمایه‌دارانه از هم شکافته و ما بروز خشونت ساختاری برآمده از این روابط را به چشم خود می‌بینیم. اکنون فریاد جمعی در این جمله بیان می‌شود: «شیلی بیدار شده است»

در نهایت مضحکه‌بازی این جهان واژگونه، سیاست‌بازان چسبیده به قدرت می‌کوشند با استفاده از گفتمان کهنه‌شان برای ارشادکردن و مقصرساختن

ما، ما را به تفرقه بکشانند. برای مثال، در روزهای اخیر شکل جدیدی از تظاهرات پدیدار شده است. مردم جلو رفت‌وآمد را می‌گیرند، رانندگان باید از خودروهایشان پیاده شوند و با مردم برقصند تا اجازه‌ی عبور به آن‌ها داده شود. یکشنبه بعدازظهر، یک شهروند آمریکایی که از وسط یکی از این تظاهرات می‌گذشته به سوی معترضان شلیک کرده و گفته است که با این کار از خودش «دفاع مشروع» کرده است. پس از این ماجرا، دولت این‌گونه تظاهرات را به عنوان «شکنجه‌ی روانی» ممنوع کرده و دولت مردان به مردم می‌گویند این گونه تظاهرات یک «عمل فاشیستی است، شکلی است از تحقیر برای بالابردن منزلت خودتان تا به عابران بگویید زندگی‌تان متعلق به خودتان نیست و ما آن را کنترل می‌کنیم و شما باید فقط هرچه ما می‌خواهیم انجام دهید.» براستی که چه حرف‌های مهملی! برای این حضرات، این شکل از ملاقات و آشنایی اجتماعی با خشونت نابودسازی‌های نازی قابل مقایسه است زیرا پوسته‌ی روان‌نژندی‌شان مانع از هرگونه‌ی حرکت خودانگیخته است و، برای نخستین بار، در برابر فوران سرزندگی، درد و وحشتناک یخ‌زدگی خود را احساس می‌کنند. آن‌ها نمی‌توانند بازی کنند؛ تنها چیزی که می‌توانند بخواهند این است که ما در سکوت فقدان زندگی‌شان برای لیسیدن چکمه‌هاشان حاضر باشیم. آن‌ها جلیقه‌های زرد برتن کرده‌اند، [در شیلی، این طرفداران دولت‌اند که جلیقه‌ی زرد پوشیده‌اند!] مجهز به سلاح بیرون آمده‌اند (راکت بیس‌بال، چوب پرتاب توپ گلف، تپانچه) و با خواندن سرود ملی برای دفاع از این جهان درحال فروریزی دعا می‌کنند و مدعی‌اند که مردمی که در تظاهرات‌ها خوردنی و نوشیدنی به تظاهرکنندگان می‌دهند از سوی سازمان‌های بین‌المللی چپ حمایت مالی می‌شوند. چه مفلوک‌هایی! این‌ها هرگز معنای همبستگی انسانی را نشناخته‌اند و فکر می‌کنند همه‌چیز، حتا همدلی و احساس درد مشترک، خرید و فروش می‌شود.

هستند کسانی که در هراس‌اند که مبادا این قیام با یک حمام خون پایان گیرد. من می‌دانم که خون ریخته خواهد شد، چه توسط نیروهای انتظامی تا بتوانند ما را درهم کوبند، و چه این که ما بتوانیم آن‌ها را منحل کنیم تا هم از شر آن‌ها و هم از اجبار به کار مزدی برای همیشه رها شویم. اما با وجودی که هیچ تضمینی برای پیروزی نهایی بر نظام تولیدی کالایی نیست، این گسست چنان لذت‌جمعی‌یی برایمان به همراه آورده است که، این‌جا و اکنون، پیروزی جنبش علیه نالزندگی سرمایه‌دارانه را در بر دارد.

هرچند آن‌ها همچنان می‌خواهند به مکیدن خون ما ادامه دهند و ما را به از سرگرفتن کار و بار به شیوهی قبل و زندگی کردن برای خریدن مجبور کنند، هرچند می‌کوشند با اهدای توزیع دیگری از فلاکت و بینوایی انرژی این قیام را کانالیزه کنند، ولی ماسک رفاه اجتماعی از چهره‌ی قدرت فروافتاده است. برای اولین بار ما به‌طور جمعی، و بدون ترس، چهره‌ی قناس حامی‌پروری سیاسی، ماهیت خشونت دموکراسی، کلبی‌منشی اداره‌کنندگان بازسازماندهی اجتماعی و تروریسم دولت مافیایی را ملاحظه می‌کنیم و پی می‌بریم که جز یک گزینه نداریم: آزادساختن خود از یوغ بردگی خودخواسته و سازماندهی تولید همگی جنبه‌های زندگی اجتماعی‌مان.

بیش از بیست روز از این کار جمعی می‌گذرد. ما هنوز بیداریم، زنده‌تر از همیشه. آن قدر از ما ستانده‌اند که حتا ترس‌مان را هم از دست داده‌ایم. با یا بدون فراخوان اعلام شده، انبوه مردم در بسیاری از شهرهای شیلی به خیابان‌ها آمده‌اند. چنان که گویی مبارزه برای زندگی به شیوه‌ای از زندگی تبدیل شده است. مردگان ما الهام‌بخش ما شده‌اند تا به ظهور زندگی تازه‌ای در وجود خویش رو آوریم.

ترجمه از اسپانیایی (شیلی) به فرانسوی:

مارینا اورکیدی Marina Urquidi

نامه‌های دیگر از شیلی

(معرفی این نامه از سوی سایت À contretemps)

این نامه از سوی دوستانی به دست ما رسیده که نظر صائب‌شان در این امر جلوه می‌کند که بسیار سریع‌تر از عرصه‌ی بی در و پیکر کارشناسان نالایق پی بردند که جنبشی از نوع جنبش جلیقه‌زرها، که تعیین هویت‌اش چنین ناممکن و غیرحزبی بودن‌اش چنین آشکار است، می‌تواند چه اهمیت تاریخی‌یی برای فراموش‌شدگان همه‌جا و هیچ‌جا داشته باشد. در این چند روزی که تا جشن نخستین سالگرد خیزش جلیقه‌زرها باقی مانده است، به‌وضوح مشاهده می‌کنیم که موج‌ضربه‌ی مسئله‌ی اجتماعی - یا به بیانی بهتر، بازگشت آن - در حال ایجاد تأثیرات بزرگی در چندین کشور است و از این‌پس جهان اقتصاد با مقاومتِ مردمی بی‌سابقه‌ای مواجه است. زیرا آن‌چه به‌طور توده‌ای هدف اعتراض‌هاست، فارغ از شکلی که به خود می‌گیرند یا بافتار سیاسی - اجتماعی‌یی که در آن‌ها بیان می‌شوند، درست منطبق این اقتصاد است که چیزی جز تاراج همدارگانِ انسانی نیست. متن این نامه، که از سوی شورشیان سانتیاگو فرستاده شده، افزون‌بر مسائلی که مطرح می‌کند، و در کنار مسائل بسیار دیگری که به حال تعلیق نگاه داشته است، گواه احساس خوشبختی‌یی است برآمده از دیدن برپاخیزی مردم، و از بودن با آن‌ها، علیه ناپذیرفتنی‌ها و، از این طریق، ریختن ترس و بازیافتن منزلت انسانی.

متن نامه:

آن‌چه که در این‌جا داریم زندگی‌اش می‌کنیم عالی‌ست! الان دو هفته است که این خیزش به ما امکان داده تا بر ترس، بی‌رگی و حرمان ناشی از زندگی کردن در زیر دیکتاتورِ پول‌چیره شویم، و همچنین به ما امکان داده

تا با یکدیگر، فراسوی همه‌ی هویت‌هایی که ما را جدا از هم نگه‌داشته بود، همچون موجودات انسانی ملاقات کنیم و آشنا شویم.

از همان آغاز، این شورشِ عمومیِ خودانگیخته بیانگرِ نقدی عملی از شیوه‌ی زندگی سرمایه‌دارانه است، و به مالکیت‌زدایی و تخریب نمادهای این شیوه و نمادهای دولت می‌پردازد: سوپرمارکت‌ها، داروخانه‌ها، بانک‌ها، شهربانی‌ها، ساختمان‌های شهرداری، و اماکنی از این دست. مطالبه‌های شورش یکی دو تا نیست و آنقدر زیاد است که هر کسی می‌داند تنها مسئله‌ای که مطرح است مسئله‌ی دگرگونی ساختاری است. آنچه در خیابان شنیده می‌شود این است که «دیگر هیچ‌چیز مثل قبل نخواهد بود». میل ما به زندگی کردنِ نیروی خود را در ماجرای همین مبارزه‌ی علیه سیستم بازیافته است.

وضعیت بی‌ثبات معیشتی که بر این سرزمین مستولی است و این جنبش بر علیه آن برخاسته است، محصولِ تدابیر ریاضتی نیست. این‌جا، «دولتِ رفاه» هرگز وجود نداشته است. این وضعیت نتیجه‌ی چپاول‌گری سازمان‌یافته‌ی دولت - سرمایه است. همان‌طور که مطمئناً خودت می‌دانی، شیلی یکی از گهواره‌های نئولیبرالیسم بوده است. دیکتاتور پینوشه همه‌چیز را فروخت: آب، سلامت و بهداشت، مقرری بازنشستگی، آموزش و پرورش، راه و ترابری، دریا، و غیره. و دموکراسی‌یی که جانشین او شد همان سیستم اجتماعی و اقتصادی را محکم‌تر کرد.

اما، از فرط خوارشماری‌ها و اجحاف‌های مکرر از سوی سیاست‌بازان و کارفرمایان، آگاهی همگانی صیقل خورد. این را یکی از شعارهای خیزش کنونی چنین بیان می‌کند: «مسئله نه ۳۰ پزوس [افزایش قیمت بلیط مترو که باعث این قیام شد ۳۰ پزوس، یعنی ۴ درصد بود] بلکه ۳۰ سال است^۱». روشن است که اشاره به دورانِ «گذار به‌سوی دموکراسی» است، زیرا سال ۱۹۸۹

1. «No son treinta pesos, son treinta años!»

سالی بود که پس از دیکتاتوری، نخستین رئیس‌جمهور به صورت دموکراتیک انتخاب شد. این شعار - که بومیان ماپوچ با تغییر دادنش به «مسئله نه ۳۰ پزوس بلکه بیش از ۵۰۰ سال است»^۲ آن را از آن خود ساختند - آشکارگرِ سطح آگاهی شورشگرانی است که دیکتاتوری پینوشه و رژیم دموکراتیک را دو روی سکه‌ی دیکتاتوری سرمایه می‌دانند، و به این موضوع واقف‌اند که دولت، با سیاست‌بازان و سایر کارشناسانی که در سپهرش می‌لولند، صرفاً عامل اجرایی دیکتاتوری سرمایه است.

این‌جاست که یک ویژگی دیگر این جنبش خود را نشان می‌دهد: غیاب کامل احزاب سیاسی در آن. هرچند کسانی که، بی‌واهمه از مسخره بودن حرف‌شان، به منتقدان این جنبش تبدیل شده‌اند و مدعی‌اند که بخش چپ‌گرا در این‌جا زیر نفوذ روسیه، ونزوئلا یا کوبا است، آنچه مسلم است این است که تنها پرچم‌هایی که در این جنبش دیده می‌شود پرچم‌های شیلی، مردمان بومی و تیم‌های فوتبال است. از بلندای قدرت و حکومت همه از این امر نومید شده‌اند که بتوانند برای جنبش نمایندگان بسازند، یعنی صداهای مُجازی که بشود با آن‌ها مذاکره کرد. پس در سازمان‌های سندیکایی و اجتماعی به دنبال چنین نمایندگانی می‌گردند؛ حتی به مجامع شهروندی متوسل می‌شوند. تاکنون هیچ‌کس نپذیرفته که چنین نقشی بازی کند. خصلت توده‌ای و تنوع این جنبش پادزهرهایی علیه هر گونه اقدام به مصادره کردن آن است.

تا به امروز ۴۰۰۰ بازداشت (که ۴۰۰ کودک و نوجوان در میان آن‌هاست) و بیش از ۱۳۰۰ زخمی بر اثر شلیک گلوله شمارش شده است. تعداد ۱۰۰ شکایت از شکنجه و نزدیک ۲۰ شکایت از تجاوزهای جنسی که پلیس مرتکب شده در دادگاه ثبت شده است. بنا به ارقام رسمی، مرگ ۳۳ نفر و جراحت‌ها در ناحیه چشم در مورد ۱۴۰ نفر - که ۲۶ نفرشان یک چشم خود را از دست داده‌اند

2. «No son treinta pesos, son más de quinientos años!»

– گزارش شده است. (وقتی در مقاله‌ای که روزنامه‌ی لوموند آن را سانسور کرده بود خواندم که در فرانسه نیز پلیس باعث شده تا تعدادی از تظاهرکنندگان در جنبش جلیقه‌زرها یک چشم‌شان از حدقه درآید، از مشاهده‌ی این امر یکه خوردم که هر دو پلیس از فنون سرکوبگری یکسانی استفاده می‌کنند.)

درست چند ساعت پس از شروع خیزش مردم – که هزینه‌ی گرانی برای سرمایه‌داران به بار آورد، هر چند این هزینه با مبلغ دزدی‌هایشان قابل قیاس نیست، حکومت «وضعیت استثنایی» اعلام کرد، چیزی که به او اجازه داد فرمان منع عبور و مرور اعلام کند و نیروهای ارتش را از پادگان‌ها بیرون آورد تا در کنار پلیس مردم را سرکوب کنند. الان یک هفته است که «وضعیت استثنایی» برداشته شده، اما از میزان سرکوب کاسته نشده است. پلیس همچنان از سلاح‌های ضدشورش استفاده می‌کند (این شیوه در جریان تظاهرات اخیر به کار گرفته شد) و دست به بازداشت‌های انبوه یا گزینشی می‌زند.

همه‌ی بخش‌های سیاسی و کانال‌های تلویزیونی به ما می‌گویند که تظاهرات امکان‌پذیر است «به شرطی که مسالمت‌آمیز باشد». (بعضی از شهروندان نیکوکار جلیقه‌هایی زرد – که جنبش فرانسه معنایی مردمی به آن‌ها داد – به تن کردند تا به عنوان متحدان پلیس به شیوه‌ی خودشان در حفظ نظم بکوشند). اما سطح سرکوب بسیار بالاست، حتا وقتی تظاهرات با حالت تهاجمی کمتر و رفتار معتدل‌تری صورت می‌گیرد. گویا پلیس برآستی هراس دارد از این که ما زمانی طولانی با هم باشیم...

دست‌های دولت به خون آغشته است. او می‌گوید به خاطر صلح و آرامش ما سرکوب می‌کند. اندک‌اند کسانی که حرف‌اش را باور کنند. به رغم خشونت عظیمی که بر ما اعمال می‌کند، کسی از او نمی‌ترسد. و از همین رو، در جریان تظاهرات شاهد تکثیر هسته‌های هر دم وسیع‌تری هستیم که با خشونت تهاجمی و دفاع از خود به «نیروهای انتظامی» پاسخ می‌دهند.

باید گفت که اکثریتی از ما احساس می‌کنیم که دیگر چیزی برای از دست دادن نداریم، که در این جامعه برای ما آینده‌ای وجود ندارد. از یک سو، تلویزیون ما را در سیل خبرهای مربوط به فاجعه‌ی زیست‌محیطی غرق می‌کند و بلافاصله با نشان دادن آگهی‌های تبلیغاتی از تمام چیزهایی که نمی‌توانیم بخریم از ما خواهش می‌کند این فاجعه‌ها را فراموش کنیم. در سوی دیگر، مشاهده می‌کنیم که پیر شدن در این شیلی ورود به جهنم است. شخص همه‌ی عمرش کار می‌کند و حق بازنشستگی فلاکت‌باری عایدش می‌شود. و از همین رو، مسن‌ترها مجبورند تا دم مرگ همچنان کار کنند. مبالغه‌گویی نمی‌کنم. پنج سال پیش، این خبر در همه جای کشور پیچید: داستان باغبانی بود که روبروی کاخ لوموندا، مقرر ریاست جمهوری، کار می‌کرد، و روزی نشسته روی نیمکتی در میدان، که جارو کشی آن را، آن هم در ۸۰ سالگی، برعهده داشت جان سپرد. بعضی‌ها مایل‌اند این طغیان مردمی را به سوی برقراری یک قانون اساسی جدید سوق دهند. قانون اساسی فعلی در زمان پینوشه وضع شده است؛ و تاراج را قانونی کرده است. مطالبه‌ی یک مجلس مؤسسان برای وضع کردن قانون اساسی جدید میان گروه‌هایی از مردم هر دم پژواکی بیشتر می‌یابد. گاهی فکر می‌کنم که اگر چنین خواسته‌ای برآورده شود از توان جنبش کاسته خواهد شد. اما از سوی دیگر به این هم فکر می‌کنم که یک قانون اساسی دیگر اگر به خواسته‌های گوناگون مردم پاسخ دهد می‌تواند اوضاع را در شیلی چنان عمیقاً تغییر دهد که کشور دیگری از دل‌اش زاده شود که شاید در آن قانون اساسی جدید هم ضرورت‌اش به پایان رسد. زیرا شورش کنونی به‌طور شهودی بنیان‌های ساختار اجتماعی سرمایه‌داری را زیر سؤال برده است.

به نظر می‌رسد لحظه‌ای که در آن به سر می‌بریم یگانه خاک بارور ماست. در طول چند روز همه‌چیز به نظر ممکن رسید. در بسیاری جاها مجمع‌های خودفراخوانده‌ی محله‌ها ایجاد شد. بعضی شهرها که دچار آلودگی برآمده از

صنایع حفاری هستند با سرمایه‌های بزرگ درافتادند و پروژه‌هاشان را مختل کردند. ظهور این اشکال سازماندهیِ خودجوش را به چشم خود دیدن براستی شورانگیز بود.

تظاهرات همچنان توده‌ای اند. شبیه جشن‌هایند. در خیابان‌های فتح‌شده، مردم خود را خوشبخت احساس می‌کنند. می‌رقصند، آواز می‌خوانند، ایده‌ها، غذاها و لبخندهاهاشان را باهم قسمت می‌کنند. هیچ‌کس نمی‌داند همه‌ی این‌ها به کجا خواهد رسید. فعلاً همچنان از ملاقات‌ها و آشناسدن‌ها مان با یکدیگر استفاده می‌کنیم و روی توانی شرط می‌بندیم که از دیدن و حس کردن یکدیگر برایمان زاده خواهد شد.

برای پیش‌رفتن در ویران‌شدنِ این نظامی که خودبه‌خود و بدون دخالتِ ما فرومی‌ریزد چه باید کرد؟ آیا باید فقط زندگی‌ها مان را، برخلاف جریانِ الزامات سرمایه، زندگی کنیم؟ آیا باید از سرنگون کردن مجموعه‌ی سیستم منصرف شویم و خود را بر ویرانه‌های آن، اینجا و اکنون و در محدوده‌ی توانش‌های اوضاع و احوال، وقف ساختنِ اشکالِ سازماندهیِ خاص خود کنیم؟

سانتیاگو، یکم نوامبر ۲۰۱۹،

[ترجمه از اسپانیایی (شیلی) به فرانسوی از خوزه فرگو]

منبع

نامه‌ی سوم

مطلبی که در زیر می‌خوانید شامل نامه‌ای است از سوی یک زن شورشیِ شیلیایی به راثول ونه‌گم و بخشی از پاسخ راثول به او. متن کامل این پاسخ را در روزهای آینده در اختیار خوانندگان این سایت خواهیم گذاشت. نسخه‌ی فرانسوی این دو متن در این نشانی در دسترس است:

[Correspondance avec une insurgée chilienne](#)

[Retour à la base, Thèses et observations sur les objectifs de la lutte en France](#)

نامه‌نگاری با یک زن عصیان‌گرِ شیلیایی (به راثول ونه‌گم)

(...) در باره‌ی وضع شیلی در این روزها، به نظرم تروریسم بهداشتی و مضحکه‌ی انتخاباتی در نهایت به سرکوب نیروی عصیانیِ خلاقانه‌ای انجامید که به دست نسل‌های جوان همه‌ی ما را بیدار کرده بود. همه‌ی علت‌هایی که موجب این خیزش شدند همچنان وجود دارند، و حتا به نظر می‌رسد که شرایطِ زندگانیِ همگان بدتر هم شده است، اما آن تَمَرِدِ جمعیِ چند ماهِ پیش (نه گفتن به فقیرشدنی که تا مرز تحمل‌ناپذیری تاب آورده می‌شد! نه گفتن به رقابت‌گری میان برادران و خواهران، نه گفتن به نوعی هستی که در آن ما صرفاً ماشین‌هایی برای مصرف‌کردن و کارکردن‌ایم، و غیره و غیره) نتوانست در راهِ آفرینشِ شکل‌های جدیدی از زندگی پیش رود. برعکس، این نبردی که ذاتِ انسانی را در هر یک از ما دوباره زنده کرده بود در نوعی وانمودسازی به انجماد کشیده شد.

هنوز در **پلاتزا د لا دیگنیداد** (میدانِ کرامت) در سانتیاگو و نیز در

میدان‌ها و خطه‌های دیگری در شیلی، تظاهراتی بر پا می‌شود، اما دیگر آن جمعیت و طراوتِ پیش را ندارند. آن گونه که من می‌بینم بخشِ بزرگی از مردم انرژی حیاتی خود را، از یک‌سو در زد و خورد و درگیریِ پوچ با پلیس، و از سوی دیگر در گفتگویی عبث با قدرت حاکم به هدر می‌دهند. بخش اول تن‌های خود را همچون مواد اولیه به ماشین سرکوب عرضه می‌کنند و به این ترتیب خوراکِ مناسبی می‌شوند که به پلیس‌ها اجازه می‌دهد تا در نقش مقهورکنندگانِ شکست‌ناپذیر ابراز وجود کنند. بخش دوم، به این گمان که در مسیر تغییر پیش می‌روند، خوراکِ لاشه‌ی خون‌آشام سیاست و مناسبی از خود بیگانگی می‌شوند که بنیانِ هنجارمندیِ کاپیتالیستی است. خلاصه، نیروی عصیانِ خلاقانه خاموش مانده است زیرا نبرد برای زندگی به جای آن که در قلمرو خودش و با آفریدن این قلمرو جریان یابد، همچنان در عرصه‌ی سرمایه جاری است، بی هیچ جهش کیفی و هیچ گسستی از نظم فقر و فلاکت. چه گونه از این بن‌بست بیرون خواهیم آمد؟ آیا باز سی سال طول خواهد کشید؟ اشاعه‌ی احساسی از مذلت چه نقشی در برابر وخیم‌شدن تضادها (جریانی که از هم‌اکنون در این جا دیده می‌شود) خواهد داشت؟ «پیروزی انتخاباتی»، که گفته می‌شد پایانِ میراثِ پینوشه را رقم خواهد زد، دارد به کابوس و هزارتویی بوروکراتیک تبدیل می‌شود که آرزوها و امکان‌های واقعی مشارکتِ اکثریتی را که به تغییر قانون اساسی رأی داد از میان برمی‌دارد و از نو قدرتِ جهان‌کهنه را برقرار می‌سازد. زندانیانِ جوانِ شورش بدون دلیل و شواهد متهم گشته و به چندین سال زندان محکوم شده‌اند، در حالی که رؤسای کارخانه‌ها و شرکت‌های تجاری شیلیایی (که جرم‌شان شامل کلاه‌برداری و سرقتِ آشکار از میلیون‌ها نفر است) به شرکت در کلاس‌های اخلاق محکوم شده‌اند. برون‌رفت از بن‌بست را چه گونه باید برانگیخت؟

(... از بسیاری جنبه‌ها، روال معمول و هنجارمندی سرمایه‌دارانه بار دیگر

زمینه‌ی اجتماعی‌اش را بازیافته است. جان به لب‌رسیدگی اجتماعی در حال افزایش است اما از مناسکِ درگیریِ مستقیم با پلیس رها نشده است. آیا این درگیری و رویارویی، در مناطقی سکونت‌مان، به حل مشکلاتِ اضطراری ما خواهد انجامید یا همچنان در عرصه‌های نمادینی باقی خواهیم ماند که در آن‌ها قدرتِ حاکم خشم‌های فروخورده‌مان را اداره خواهد کرد؟ اعتراض‌ها تا به امروز ادامه دارند اما به نمایش خونینی از مثله‌شدنِ توده‌ها تبدیل شده‌اند، توده‌هایی که از سوی سیاستِ اداریِ جدید یکسره در مقوله‌ی «مردمانِ زیادی و اضافی» گنجانده شده‌اند. به‌طور کلی، شهر دارد به چیزی تبدیل می‌شود که این مردمانِ یادآورِ آن‌اند: جایی نامهربان، خشن و پُر از افرادی در خصومت با یکدیگر.

مرگِ خیزشِ مردمی مرا تا مدت‌ها غمگین و دل‌سرد کرد. این همه کشته‌شده، مثله‌شده، زندانی‌شده، و به فنا رفتنِ چنین توانِ عظیمی، برایم دردناک بود. با این حال، کم‌کم، در درونِ خودم حقیقتِ این لحظه را از صافی گذراندم و دیدم آن‌چه این تجربه به من، با گوشت و پوست و استخوانم، و نیز در حافظه‌ام، آموخته است به دعوت و فراخوان تبدیل می‌شود. هرچند براستی نمی‌دانم چه چیزی ما را به‌طور جمعی از این بن‌بست بیرون خواهد آورد، اما آن‌چه می‌دانم این است که دیگر منتظر انقلاب اجتماعی نیستم تا بتوانم، اینجا و اکنون، شیوه‌ی نوینی از بودن را تصدیق کنم که قطبِ معناطیسی‌اش زندگی، زندگیِ من، باشد. شاید این کمی خودخواهانه باشد، اما می‌دانم تو منظورم را می‌فهمی، تویی که گفته‌ای: «زندگی کردنِ آموختن، آموختنِ زنده‌ماندن نیست».

جهانِ ما چه جهانی می‌شد اگر هر کس تصمیم می‌گرفت آنی باشد که هست و نه آن‌چه دیگران از او می‌خواهند که باشد؟ و اگر همه می‌توانستند به جای الزاماتِ همدارگان [کمونیته‌ی] انتزاعی پول، نیازهای وجودِ اساسی خود را در کانونِ هستی‌شان بنشانند؟ فکر می‌کنم اگر قرار است روزی انقلابی به

وجود آید که به شیوهی تخریبی سرمایه پایان دهد و زندگیِ همدارگانِ انسانی را تصدیق کند، چنین انقلابی نمی‌تواند برآمده از نبردی مبتنی بر قربانی‌گری باشد بلکه باید برخاسته از سرایتِ شادی از هستن باشد فراسوی همه‌ی هویت‌سازی‌هایی که ما را در تقابل و جدایی از یکدیگر و از کلِ هستی قرار می‌دهد.

از احساس‌ها و نظرهای خودت درباره‌ی آنچه در فرانسه و در دنیا می‌گذرد
برایم بنویس.

ترجمه از اسپانیایی به فرانسوی: Josep Cormini

پاسخِ رائل ونه‌گم:

(...) از تو به‌خاطر پیام‌ات سپاس گزارم. این پیام به‌روشنی موقعیتی را گزارش می‌دهد که از بسیاری جهات مشابه موقعیت در فرانسه است. یکی از دوستان تحلیل تو را به فرانسوی ترجمه کرده و من آن را به اطلاعِ شورشیانی خواهم رساند که «خلع سلاح» نشده‌اند. برای پاسخ به خواسته‌ی تو، به‌نظرم رسید جا دارد به بازنویسیِ رشته تزهایی در باره‌ی وضعیتِ روز و روزگار بنشینم. این تزاها را در فایل ضمیمه برایت می‌فرستم (شاید آن‌ها را به صورت کتابچه‌ای منتشر کنم چون سایه‌ی تهاجم سانسور بر فضای اینترنت سنگینی می‌کند).
[نک. بازگشت به پایه، در همین سایت]

من همچنان بر این اندیشه‌ام که بیداریِ عظیمِ آگاهی‌ها دیر یا زود انسان‌های خفته بر امرِ ممکنِ بزرگ را از رخوت‌شان بیرون خواهد آورد (...).

رائل ونه‌گم، ۲۱ دسامبر ۲۰۲۰